**Journal of Islamic Human Rights**
**Volum 1, Consecutive Number 1, 2024**
**Journal Homepage: https://islamichumanrights.ir/**
This is an Open Access paper licensed under the Creative Commons License CC-BY 4.0 license.

# «Dignity-Based Penal Policymaking and The Place of "Right to Human Dignity" in it (With Emphasis on Constitutionalization Doctrine)»

**Hamid Reza Heydarpour[1]*, Ali Reza Jamshidi[2], Jila Mehara[3]**

1. Postdoctoral Researcher in Criminal Law and Criminology, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. hrh_1364@yahoo.com

2. Faculty Member, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran.

3. Master of Criminal Law and Criminology, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran

## Abstract

Dignity-based penal policy, instead of being a tool to support the political system (government or sovereignty) against citizens - which provides the first platform for the authoritarianism and tyranny of the ruling class-is a mechanism for protecting the rights of citizens against the political system. Based on this, the main feature of penal policy is dignity-oriented, justice-oriented or citizen-oriented. This feature puts dignity-oriented penal policy against security-oriented or state-oriented penal policy. According to this analysis, the right to human dignity finds a very noble and important place in the models of dignity-oriented penal policy and without guaranteeing this right, practically, dignity-oriented penal policy will not only not be formed but also will not be implemented and the result will be that penal policymaking will be directed towards security-oriented and in the direction of providing and guaranteeing the security of the government and sovereignty instead of the security of citizens, and perhaps the grounds for comprehensive authoritarianism of the government and sovereignty in the field of penal policymaking will be provided. Considering the importance of this category, in this article, the concept and components of dignity-based penal policy and the place of the right to human dignity in this type of penal policy will be discussed. The general result of the present research is that the components and functions of an efficient model of penal policy should always be defined in line with the fundamental rights and freedoms of citizens, which are among the missions of the strategic principles of penal law, and are the basis of the policy makers' work be criminalized.

**Keywords:** Penal policy, Fundamental Rights and Freedoms of Citizenship, Dignity-oriented Penal Policy, The Right to Human Dignity, Justice-oriented Penal Policy

- Heydarpour, H R., Jamshidi, A R., Mehrara, J. (2024). «Dignity-Based Penal Policymaking and The Place of "Right to Human Dignity" in it (With Emphasis on Constitutionalization Doctrine)», *Journal of Islamic Human Rights*, 2(1), 1-28.

[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

مجله حقوق بشر اسلامی
دورهٔ اول ـ شمارهٔ اول ـ ۱۴۰۳
صفحات ۱-۲۸ (مقاله پژوهشی)
تاریخ: دریافت ۱۴۰۳/۰۶/۱۴ـ پذیرش ۱۴۰۳/۰۹/۲۸ ـ انتشار ۱۴۰۳/۱۰/۰۱

# سیاست‌گذاریِ جناییِ کرامت مدار و جایگاه «حق بر کرامت انسانی» در آن (با مداقه در آموزه اساسی‌سازی)

**حمیدرضا حیدرپور[۱]*، علیرضا جمشیدی[۲]، ژیلا مهرآرا[۳]**

۱. پژوهشگر فوق دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.
hrh_1364@yahoo.com
۲. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.
۳. کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

## چکیده

سیاست‌گذاریِ جناییِ کرامت‌مدار، به جای آنکه ابزاری برای حمایت از نظام سیاسی (دولت یا حاکمیت) در برابر شهروندان باشد ـ که نخستین بستر برای اقتدارگرایی و استبدادپیشگی طبقه حاکم را فراهم می‌کند ـ، سازوکاری برای صیانت از حقوق شهروندان در برابر نظام سیاسی است. بر این مبنا، اصلی‌ترین ویژگی سیاست‌گذاریِ جناییِ کرامت‌مدار، عدالت‌محور یا شهروندمدار بودن آن است. این ویژگی، سیاست جنایی کرامت‌مدار را در مقابل سیاست جنایی امنیت‌مدار یا دولت‌محور قرار می‌دهد. مطابق این تحلیل، حق بر کرامت انسانی، جایگاه بسیار فاخر و مهمی در الگوهای سیاست‌گذاری جنایی کرامت‌مدار می‌یابد و بدون تضمین این حق، عملاً سیاست‌گذاری جنایی کرامت مدار، نه‌تنها شکل نخواهد گرفت بلکه اجرا نیز نخواهد شد و نتیجه آن خواهد بود که سیاست‌گذاری جنایی به سوی امنیت محوری و در راستای تأمین و تضمین امنیت دولت و حاکمیت به جای امنیت شهروندان سوق خواهد یافت و چه‌بسا زمینه‌های اقتدارگرایی فراگیر دولت و حاکمیت در زمینه سیاست‌گذاری جنایی فراهم گردد. نظر به اهمیت این مقوله، در نوشتار حاضر، مفهوم و مؤلفه‌های سیاست‌گذاری جنایی کرامت‌مدار و جایگاه حق بر کرامت انسانی در این نوع سیاست‌گذاری جنایی، مورد بحث قرار خواهد گرفت. نتیجه کلی حاصل از تحقیق حاضر، این است که مؤلفه‌ها و کارکردهای یک الگوی کارآمد از سیاست جنایی، باید همواره در راستای حق‌ها و آزادی‌های بنیادینِ شهروندی که ازجمله رسالت‌های اصول راهبردی حقوق کیفری، تضمین آنهاست تعریف شده و مبنای کار سیاست‌گذاران جنایی قرار گیرند.

**کلیدواژه:** سیاست‌گذاریِ جنایی، حق‌ها و آزادی‌های بنیادین شهروندی، سیاست جنایی کرامت‌مدار، حق بر کرامت انسانی، سیاست جنایی عدالت‌محور

– حیدرپور، حمیدرضا؛ جمشیدی، علیرضا، مهرآرا، ژیلا. (۱۴۰۳). سیاست‌گذاریِ جناییِ کرامت مدار و جایگاه «حق بر کرامت انسانی» در آن (با مداقه در آموزه اساسی‌سازی)، مجله حقوق بشر اسلامی، ۲(۱)، صفحات ۱-۲۸.

[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

**مقدمه**

بی‌تردید، کرامت فطری را می‌توان یکی از مهم‌ترین موهبت‌های الهی به انسان دانست. حق بر کرامت ذاتی، به‌عنوان مبنای احترام به انسان‌ها و حقوق آنها، در غالب نظام‌های حقوقی، کم‌وبیش مورد شناسایی قرار گرفته است هرچند میان این نظام‌ها از حیث نوع رویکرد به این حق و چگونگی کاربست آن در روابط اجتماعی، گاه تفاوت‌های آشکاری به چشم می‌خورد لیکن به هر حال، در اینکه انسان‌ها حرمتشان را از کسی عادیه نگرفته و کسی هم نمی‌تواند این حرمت را از آنها سلب کند بلکه این منزلت، امری ذاتی است که از سوی خداوند در نهاد انسان ودیعه گذاشته شده است، اتفاق نظر وجود دارد.

یکی از تحولات مهمی که حقوق کیفری و عدالت کیفری، در روزگار معاصر ما تجربه کرده، «انسان‌مدار شدن» و «شهروندمحور شدن» است. در گفتمان‌های جدید حول این محور، هدف اصلی حقوق کیفری، کرامت انسانی، بیش از پیش مورد توجه و مداقه قرار گرفته و لذا راهبردهای پاسخ به جرم نیز انسان مدارانه‌تر شده‌اند. همین امر، منتهی به کرامت‌مدار شدن حقوق کیفری و ابزارهای در اختیار آن در عصر پیش‌رو شده و گراف نیست اگر مدعی شویم حقوق کیفری امروز، بر مبنای حقوق بشرمحوری و شهروندمداری، ویژگی‌های متفاوت از قبل پیدا کرده است.

با استنباط از اصل کرامت انسانی و حق متناظر با آن یعنی حق بر کرامت انسانی به‌عنوان یکی از حقوق مسلم شهروندی، حقوق کیفری معاصر، علاوه بر ماهیت و ویژگی، کارکردهای متفاوت از قبل نیز پیدا کرده است. کارکرد حقوق کیفری تحول‌یافته در عصر ما، صرفاً مجازات و اتخاذ تدابیر مبتنی بر شداد و غلاظ نیست بلکه تجدیدنظر در آنها و استفاده از راهبردهای جایگزین است. بنابراین گزاف نیست اگر مدعی شویم سیاست جنایی متحول امروزین، خاصیت و کارکرد «کرامت‌مدار» یافته و اصول و معیارهای آن براساس این موضوع، شکل گرفته‌اند.

در میان تحولاتی که حقوق کیفری امروز شاهد آن است، بحث از راهکارهای صیانت از حقوق شهروندی و حقوق بشری که حقوق کیفری مدعی دفاع از آنهاست نیز موضوع مهمی است. ازجمله مهم‌ترین راهکارهایی که امروزه در برخی نظام‌های حقوقی پیشرفته و مترقی در راستای صیانت از حقوق شهروندی و حقوق بشری اندیشیده شده و به اجرا درمی‌آید، اعتبار قانون اساسی بخشیدن به مقررات تقنینی و فروتقنینی است با این هدف که

[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

این قبیل مقررات نیز همانند اصول عالی قانون اساسی خدشه‌ناپذیر و به عبارت بهتر «نقض‌ناپذیر» شوند.

این راهبرد جدید که در ادبیات حقوقی معاصر، «اساسی‌سازی» نامیده شده است را می‌توان ازجمله طرق محوری صیانت از حقوق شهروندی و حقوق بشری محسوب نمود. این تفکر، گویا امروزه به ساحت حقوق کیفری نیز راه یافته و بنابراین، قوانین و مقررات کیفری، هدف مشترکشان صیانت از ارزش‌های حاکم بر زندگی اجتماعی و حمایت از حق‌هایی است که انسان‌ها به واسطه انسان بودن یا شهروند بودن از آنها بهره‌مند هستند. پس حمایت از کرامت ذاتی (فطری) انسان‌ها در اینجا به مبنای اصلی وضع قوانین و مقررات کیفری تبدیل می‌شود. در نظام‌های حقوقی پیشرفته امروزی نیز اصول و قواعد بنیادین حقوق کیفری که همگی در راستای حفظ و ارتقای حقوق شهروندی قابل تعریف و تبیین هستند هم از طریق اساسی‌سازی می‌توانند منزلتی والا و وضعیتی غیر قابل نقض بیابند. لذا می‌توان مدعی شد میان سه مفهوم «اساسی‌سازی»، «کرامت انسانی» و «حقوق شهروندی»، ارتباطات وثیق و پیوندهای مستحکم ماهوی برقرار است.

به منظور تبیین این رابطه، ابتدا مفاهیم بنیادین پژوهش حاضر را بررسی می‌کنیم و سپس، مقوله تضمین حق بر کرامت انسانی در سیاست‌گذاری جنایی کرامت مدار را در پرتو آموزه اساسی‌سازی مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

## ۱. مفاهیم بنیادین پژوهش

پژوهش حاضر، حول‌محور چهار عنصر اساسی است؛ حق بر کرامت انسانی، حقوق شهروندی، آموزه اساسی‌سازی و سیاست جنایی کرامت‌مدار که در ادامه، یکایک این مفاهیم را بررسی می‌کنیم.

### ۱-۱. حق بر کرامت انسانی

تاکنون در هیچ‌یک از اسناد بین‌المللی و قوانین داخلی تعریف نشده است. به نظر می‌رسد علت عدم تعریف کرامت انسانی، آن است که این مقوله در اساس، یک مسئله فلسفی و نه حقوقی است و یا در اقلّ مراتب امر، جنبه‌های فلسفی آن، بر ابعاد حقوقی‌اش، رجحان دارد. (موسوی میرکلایی، ۱۳۹۱: ۱۱۵) به هر روی، امروزه، کرامت انسانی، نه فقط به‌عنوان یک حق و یا مجموعه‌ای از حق‌های غیر قابل سلب و انتقال، بلکه محور و مبنای حقوق

[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

بشر محسوب می‌گردد. حقوقدانان، متأخر بر فیلسوفان، بر این مقوله تمرکز کرده‌اند. نظریه حقوق بشر که امروزه به موضوعی فراملی و بین‌المللی بدل شده، بازتاب التزام نظری و عملی به حفظ و ارتقاء کرامت انسانی است. (رحیمی‌نژاد، ۱۳۷۸: ۱۷) این امتیاز، از آن انسان معاصر است که اندیشه کرامت بشر را در شکل نظریه حقوق بشر و در قالب اسناد بین‌المللی در سطح جهانی و منطقه‌ای، به خوبی ساخته و پرداخته است. (مجتهدی شبستری، ۱۳۸۰: ۶۱۷).

از بُعد نظری، تبیین و تحلیل علمی و موشکافانهٔ موضوع کرامت انسانی، ریشه در اندیشه‌های فلسفیِ قرن هجدهم دارد. امانوئل کانت برای نخستین‌بار، با طرح نظریه «خودمختاری اخلاقی و استقلال ذاتی انسان» و پاره‌ای اصول و فرامین مطلق اخلاقی چون اصل غایت بودن انسان، اندیشه کرامت انسانی را به صورت کاملاً عقلانی تبیین نمود و بعدها فلاسفه و اندیشمندان دیگری چون مَک دوگال، لاسول و چان برای توجیه حقوق بشر و حمایت از آن، نظریه کرامت انسان را ارائه کردند.

از نظرگاه این سه، حقوق مبتنی بر کرامت انسان‌ها، راهکار مطلوب و معقولی برای نیل به حقوق بشرِ جهانی است. زیر این حقوق، ارزش‌های بنیادینی هستند که اکثریت مردم، روی آنها نظر متّفق دارند. (ابراهیمی، ۱۳۸۳: ۵۳) سعی دانشورانی با این سنخ فکری، آن بوده که از گذر ابتناء بر یک خط مشی ارزشی، نظام جامعی از قواعد حقوق بشر بنا کنند که از رهیافت ناظر بر حمایت از کرامت و فطرت انسانی نشأت گرفته است. این گروه از متفکرین، با عنایت بر اینکه کرامت باید ویژگی ذاتی تقدّس ابنای بشر باشد، بر این باورند که یک نظام حقوقی کامل می‌تواند از این عامل، تولد یافته و بر طبق آن، نمو یابد. (شریفی طرازکوهی، ۱۳۸۰: ۶۱) بر این راستا، اصول و هنجارهای حقوق بشرِ جهانی[1]، ناظر بر حق‌ها و آزادی‌های بنیادینی هستند که ذاتیّات وجود انسانی محسوب شده و با ابتناء بر کرامت انسانی، حق‌های مسلّمِ غیر قابل سلب از سوی حاکمیت محسوب می‌گردند و بر این منهاج، دولت‌ها نسبت به رعایت و تضمین کامل آنها مکلّف شناخته شده‌اند. (تاموشات، ۱۳۸۶: ۳۶) حقوق بشر که امروزه دامنه گسترده‌ای یافته، بر این امر استوار است که نخست، انسان، دارای کرامت، ارزش و حیثیت غیر قابل سلب است؛ دوم، برابری انسان‌ها در کرامت، ایجاب می‌کند که به‌طور مساوی، از حق‌ها و آزادی‌های اساسی برخوردار گردند؛ (افتخار جهرمی، ۱۳۸۹: ۱۲۸) سوم، شناسایی کرامت ذاتی برای انسان، مبنای آزادی و عدالت و

1. Global Human Rights



[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

صلح در جهان است؛ (فلسفی، ۱۳۹۰: ۸۳) چهارم، انسان، موجودی عقلانی و دارای شخصیت و وجدان اخلاقی است و توانایی اندیشیدن و آزادی عمل را دارد پس دارای کرامت است. ناگفته نماند در اسناد منطقه‌ای و بین‌المللیِ راجع به حقوق بشر می‌توان تفسیری حق بنیان از کرامت انسانی را شاهد بود؛ تفسیری که به کرامت انسان به‌عنوان یک حق می‌نگرد و مبتنی بر این اندیشه است که انسان، توانایی انتخاب آزاد دارد. در بیشتر اسناد بین‌المللی حقوق بشر که پس از جنگ جهانی دوم به تصویب رسیده‌اند و به‌ویژه در منشور بین‌المللی حقوق بشر، این مفهوم از کرامت انسانی، ملحوظ نظر بوده است. (فریدن، ۱۳۸۴: ۲۲).

البته برخی را اعتقاد بر آن است که کرامت انسانی را نباید یک حق، که یک اصل باید محسوب نمود چرا که حق، قابل اعراض است اما کرامت انسانی به مثابه یک ارزش بنیادین، اعراض‌پذیر نیست و جزء غیر قابل انفکاک وجود بشر است. (موسی‌زاده، ۱۳۸۶: ۲۶۸) لیکن در هر حال، کرامت انسانی ـ چه اصل باشد و چه حق ـ مبنای اصلی حقوق بشرِ بین‌المللیِ موجود است. (جاودان، ۱۳۸۴: ۲۸۳ و نیز نوبهار، ۱۳۸۴: ۵۱) طرح ایده‌هایی با مضامین مشابه نیز گویای اهمیت وافر کرامت انسانی است؛ ازجمله در رویکرد «برتری شخصی»[1] که از سوی رنه ویه فیلسوف فرانسوی و در سال ۱۹۰۳ ارائه شده، ارزش اساسی شخصیت بشر، برتر از هر ضرورت و سود اقتصادی و اصول کلی انگاشته شده ست. برتری شخصی، فرضیه‌ای اجتماعی است که اصول آن با اصول فلسفه کانت، از نظر احترام شخص بشری، مشابه است و می‌کوشد به رغم شرایط زندگی جهان جدید، این احترام را نگاه دارد. (حسینی‌نژاد، ۱۳۷۷: ۱۴۳)

در این ارتباط، نباید از اهمیت و اعتبار والای حقوق کیفری و نقش بارز آن در حفظ شئون عالی انسان، غافل بود. این اهمیت وافر از رأی صادر شده از سوی دیوان اروپایی حقوق بشر[2] ـ در مقام یک مرجع قضایی مهم در سطح فراملی ـ قابل استنباط است. به دنبال ارتکاب تجاوز به عنف علیه یک دختر ۱۷ ساله ناقص العقل، شکایت اقامه شده توسط پدر دختر به لحاظ سن بزه‌دیده (بیشتر از ۱۶ سال) و شکایت اقامه شده از سوی خود بزه‌دیده به لحاظ وضعیت روانی وی، غیر قابل طرح اعلام شد. دادسرا تصمیم به عدم تعقیب گرفت و دادگاه استیناف که پدر بزه‌دیده نزد آن، شکایت (پژوهشی) خود را مطرح کرده بود، از

1. Personalism

۲. رأی صادر شده در پرونده X & Y علیه هلند، دیوان اروپایی حقوق بشر، ۲۵ مارس ۱۹۸۵.

[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

صدور دستور تعقیب نیز خودداری نمود. با وجود این، این مورد استثنایی به دیوان اروپایی حقوق بشر، این فرصت را داد تا یک اصل بسیار کلی را مطرح کند. دیوان در پاسخ به دولت هلند که استدلال می‌کرد شیوه‌های مختلفی برای تضمین احترام به زندگی خصوصی وجود دارد؛ بنابراین توسل به قانون جزا، تنها راه‌حل در این مورد نیست، اعلام کرد که معتقد است: «حمایت حقوق مدنی در مورد نوع خسارتی که (دختر بزه‌دیده) متحمل شده است، کافی نیست. در این مورد خاص، ارزش‌های اساسی و جنبه‌های عمده زندگی خصوصی مطرح است. تنها قانون جزاست که می‌تواند پیشگیری مؤثر و ضروری را در این قلمرو تضمین کند ...» (دلماس مارتی، ۱۳۷۶: ۱۹۶)[1]

یک نکته مبنایی در مورد ارتباطی که حقوق کیفری به طور خاص با مقوله کرامت انسانی می‌یابد آن است که در هر اقدامی از سوی نظام عدالت کیفری، رعایت کامل حق‌ها و آزادی‌های فردی که همگی مبتنی بر مقوله کرامت انسانی هستند باید موضوعیت یابد. اسناد بین‌المللی حقوق بشری نیز بر مراعات کامل کرامت انسانی در همه تصمیم‌گیری‌ها تأکید دارند؛ از جمله ماده ۴ اعلامیه جهانی حقوق بشر، مقرّر داشته: «احدی را نمی‌توان تحت رفتاری قرار داد که برخلاف انسانیت و شئون بشری یا موهن باشد.» (امیر ارجمند، ۱۳۸۵: ۳۴) بدین منوال، حقوق کیفری فقط می‌تواند آن قواعدی را وضع کند که مغایر با کرامت انسان‌ها نیستند. علاوه بر این، حقوق کیفری، زمانی می‌تواند بر خود ببالد که داعیه خویش مبنی بر صیانت از حقوق شهروندی را به واقع، عملی سازد.

مفهوم بنیادین دیگر در پژوهش حاضر، حقوق شهروندی است که به بررسی آن می‌پردازیم.

### ۲-۱. حقوق شهروندی

ابتدا لازم است مرز میان حقوق بشر و حقوق شهروندی را تبیین کرد چراکه معمولاً این دو را به یک معنا می‌پندارند حال آنکه میان آنها باید قائل به تمایز شد. در این باره می‌توان گفت، «شهروند» به دلیل عضویت در یک واحد سیاسی به نام دولت، واجد حقوق و ملتزم

۱. حریم خصوصی را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: «قلمروی از زندگی هر فرد است که آن فرد، نوعاً و عرفاً یا با اعلان قبلی انتظار دارد دیگران، بدون رضایت وی، به اطلاعات راجع به آن قلمرو، دسترسی نداشته باشند یا به آن قلمرو وارد نشوند یا به آن قلمرو نگاه یا نظارت نکنند یا به هر صورت دیگری، وی را در آن قلمرو، مورد تعرّض قرار ندهند». (نقل از: انصاری، ۱۳۸۶: ۳۹).



[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

به تکالیفی است؛ بدین ترتیب، شهروندی، وابستگی شهروند به یک نظام سیاسی است و حقوق شهروندی نیز مجموعه حقوق و امتیازاتی است که یک شهروند، به دلیل برخورداری از تابعیت یک دولت و نظام سیاسی، از آنها بهره‌مند می‌گردد؛ پس شهروندی، دلالت بر یک رابطه سیاسیِ مبتنی بر تابعیت شهروند از دولت متبوع و «حقوق شهروندی»، امتیازات ناشی از این رابطه سیاسی به سود طرف شهروند است اما حقوق بشر، ناظر بر حق‌ها و امتیازاتی است که انسان، ازآن‌رو که انسان است ـ بدون ملاحظه فرهنگ، زبان، قومیت، نژاد، جنسیت، سن و ... ـ از آنها برخوردار است. بنابراین، «حقوق بشر»، دربردارنده ارزش‌های جهانی یا جهانی‌شده بشری است که نوع انسان، از آنها برخوردار است. اگر گفته شود که حقوق شهروندی، فصل مشترکی با مفهوم «تابعیت» و «ملیت» دارد، بی‌تردید، حقوق بشر، مفهومی فراملی و دربردارندهٔ حقوقی فراگیر و بنیادی، صَرف نظر از فرهنگ و آداب و رسوم ملی کشورهاست. (پورهاشمی، ۱۳۹۰: ۱۴)

بنابراین در مانحن فیه، حقوق شهروندی را می‌توان مجموعه حق‌ها (یا امتیازهایی) در نظر گرفت که به سبب برقراری رابطه سیاسی ناشی از تابعیت میان دولت تابع و شهروند متبوع، دولت را موظف به حمایت از شهروند می‌کند. هرچند براساس همین رابطه، شهروند نیز در مقابل دولت، متعهد به اجرای تکالیفی است و ازجمله نباید به دولت متبوع خیانت کند یا علیه تمامیت آن دست به اقدامی بزند، لیکن امروزه به سبب تقدم حقوق شهروند بر حقوق دولت که مبنای نظریه‌پردازی‌های گوناگون در ادبیات حقوقی جدید نیز هست، بعد تکلیف دولت در برابر شهروند، از بعد تعهد شهروند در مقابل دولت پررنگ‌تر، مهم‌تر و بیشتر مورد توجه است. با اتّکا به جایگاه حقوق شهروندی، باید بر این باور، پای فشرد که قواعد حقوقی، تنها تا جایی تفسیرپذیر خواهند بود که منجر به نقض حق‌های بشری نشوند (محمدی، ۱۳۹۰: ۳۰؛کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۵۱) و درنتیجه، تفسیری که به نحوی، ناقض حق‌های شهروندی باشد، از اساس، مردود و فاقد اعتبار خواهد بود.

عنصرمحوری دیگر در پژوهش حاضر، اساسی‌سازی است که می‌توان آن را یک آموزه حقوقی یاد کرد و مورد بررسی قرار داد.

### ۳-۱. آموزه اساسی‌سازی

اساسی‌سازی، فرآیندی حق محور است که پس از فراز و نشیب فراوان، پای به روزگار معاصر ما گذاشته و حمایت از شهروندان در برابر قدرت را رسالت عالی خویش می‌داند.

[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

در اساسی‌سازی، قرار بر این است که هنجارهای حقوقی، همگی اعتبار اصول قانون اساسی یابند و از این رهگذر، خدشه‌ناپذیر گردند به نحوی که احدی را یارای نقض آنها نباشد. این منع، به ویژه در مورد دولتمردان که اقتدار عمومی را در اختیار دارند و هر آن، امکان تخطی آنها از حدود اختیارات و صلاحیت‌هایشان نسبت به شهروندان وجود دارد، صادق است.

از اواسط قرن بیستم، بسیاری از کشورهای اروپایی، احترام به حقوق و آزادی‌های افراد را در استقرار نظام‌های مردم‌سالار و به تبع، مردم‌سالار نمودن قوانین اساسی و تضمین اجراء قواعد و هنجارهای اساسی جستجو نمودند. در این راستا، محاکم اساسی که در مختصر کلام، نهادهای متصدی صیانت از قانون اساسی هستند، تحت عناوین مختلف ازجمله دادگاه قانون اساسی و یا دیوان قانون اساسی تشکیل شدند و کارویژه[1] تضمین برتری هنجارهای اساسی بر سایر هنجارهای حقوقی به آنها واگذار شد. این جریان نوین، رفته رفته به پیدایش پدیده‌ای به نام «اساسی‌سازی» منتهی شد که از آن، به مثابه یکی از تأثیرگذارترین رهیافت‌ها در پیشبرد نهضت صیانت از حق‌ها و آزادی‌های بنیادین شهروندی در برابر قدرت عمومیِ حاکم یاد می‌کنند. (گرجی ازندریانی، ۱۳۸۹: ۵۴ و نیز فاورو، ۱۳۸۹: ۳۸ و نیز هریسی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۴۱) «اساسی‌سازی» اصولاً سازوکار نوظهوری در عرصه حقوق عمومی است لیکن رفته رفته به سایر شاخه‌ها و شعبات دانش حقوق نیز راه یافته به گونه‌ای که امروزه، به‌عنوان مثال، سخن از اساسی‌سازی حقوق مدنی یا اساسی‌سازی حقوق کار است. (Kumm, 2006: 133; Cherednychenko, 2004: 281; Dukes, 2008: 183; Hugh, 2010: 265)[2]

اساسی‌سازی، فرآیندی تدریجی است و کشورها در درجه یکسانی از اساسی‌سازی به سر نمی‌برند. این پدیده به رغم اهمیت بسیاری که دارد، هنوز در برخی نظام‌های حقوقی ازجمله نظام حقوقی کشور ما، امری ناشناخته است. اساساً باید به این نکته اشاره کرد که یکی از ویژگی‌های بارز حقوق اساسی نوین، آن است که این رشته برخلاف گذشته، واجد ضمانت اجرای قضایی شده است و به این ترتیب، تصور وجود حقوق اساسی بدون داشتن ضمانت اجرا برای اغلب حقوقدانان اساسی، دشوار می‌نُماید. (گرجی ازندریانی،

1. Function

۲. در اساسی‌سازی حقوقی مدنی (Constitutionalization of Civil Law) هدف، ازجمله، برخوردار نمودن قاعده لزوم جبران خسارت از زیان‌دیده در روابط قراردادی و غیر قراردادی از اعتبار اصول قانون اساسی است و یا در اساسی‌سازی حقوق کار (Constitutionalization of Labor Law) مقصود، ارتقاء اصل حمایت از حقوق کارگران در مقابل کارفرمایان به سطح اصول قانون اساسی است.



[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

۱۳۸۸: ۶ و نیز پروین، ۱۳۹۱: ۴۹ و نیز بوشهری، ۱۳۹۰: ۱۱۹) این مهم، درواقع، نگرشی جدید به حقوق اساسی و شکلی نوین از اندیشه سیاسی است که به دنبال جلوگیری از استبدادپیشگی حاکمان و تضمین حق‌ها و آزادی‌های شهروندان است. (بلز، ۱۳۸۶: ۱۸۸) در این رویکرد مترّقی، سازگاری کامل هنجارهای فرودست با هنجارهای فرادست، مهم‌ترین مؤلفه است. از همین زاویه، حقوق کیفری و اصول راهبردی آن، امروزه در صدر مطالعات مربوط به حوزه اساسی‌سازی قرار دارند. (طباطبایی موتمنی، ۱۳۸۲: ۱۱)

نهضت (جنبش) اساسی‌سازی که به اساسی‌گرایی یا دستورگرایی نیز موسوم است، از نیمه دوم قرن هجدهم در اروپا و آمریکا ظهور یافت و با نحله‌های فکری نوین تحت لوای آزادی‌خواهی و قانون‌طلبی همراه بود. این جنبش، در حقیقت امر، یک رستاخیز مردم سالارِ خواستار تدوین و استقرار قانون اساسی در کشورها و تجدید نظر در سازمان سیاسی آنها بود. این جنبش درواقع، واکنش معناداری علیه لجام گسیختگی قدرت بود که در طول قرون هفدهم و هجدهم ادامه داشت. هدف اصلی این حرکت، پایان دادن به خودسری حکّام و تأمین آزادی‌های فردی شهروندان بود (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۷۲: ۹۱ و نیز گرجی ازندریانی و یزدان‌خواه، ۱۳۹۰: ۳۳) به نحوی که تنها راه نجات از استبداد پیشگیِ زجرآورِ اصحاب قدرت، نیل به حاکمیتی شهروند مدار و سیر به سوی یک نظام حقوقی مردم‌سالار شناخته شد.

با تعریف اساسی‌سازی به‌عنوان راهبردی برای ارتقای اعتبار و اقتدار مقررات تقنینی و فروتقنینی به سطح قواعد و اصول فراتقنینی (اساسی) می‌توان گفت در فرآیند تکامل قانون اساسی، اساسی‌سازی، نقشی بس درخور داشته است. در روند نظارت براساسی بودن هنجارهای فرودین، دادرسان اساسی، مطابقت یا عدم مغایرت آنها را با قواعد و مقررات ناظر بر حق‌ها و آزادی‌های بنیادین، بررسی می‌کنند. در این راستا، وجود اعلامیه‌ها و یا بیانیه‌های راجع به حق‌ها و آزادی‌های اساسی و یا درج آزادی‌ها و حق‌های بنیادین در قانون اساسی، روند صیانت از این حق‌ها و آزادی‌های مسلّم را تسریع بخشیده‌اند. در این رابطه، کانادا را می‌توان کشوری موفق قلمداد کرد. تا سال ۱۹۸۲، قانون اساسی هسته‌ای[1] کانادا، از اعلامیه حقوق برخوردار نبود و بنابراین، هدف دادرسی اساسی تا آن زمان، در تعیین حدود صلاحیت‌های مقامات ایالات خلاصه می‌شد و از این روی، درجه

1. Federal

[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

اساسی‌سازی نظم حقوقی کانادا تا پیش از تصویب اعلامیه حقوق، بسیار نازل بود لیکن با ورود اعلامیه حقوق در بطن قانون اساسی، روند اساسی‌سازیِ حقوق کانادا از رشد چشم‌گیری برخوردار شد. (کارگزاری، ۱۳۸۴: ۸۱) همین مسأله در دیگر کشورها که به شناساییِ اساسیِ حق‌ها و آزادی‌ها دست زده‌اند نیز مشهود است.[۱]

فرآیند اساسی‌سازی، در اصل، با پدیده دادگستری (عدالت) اساسی عجین بوده و به دیگر تعبیر، این دو بدون یکدیگر، نقصان کارکردی دارند. لزوم استقرار سامانه دادگستری اساسی، به نوعی، شرط ضروریِ نهادینگی و پایستگی حاکمیت قانون در حکومت‌های مردم‌سالار و یا جویای مردم‌سالاری است. امروزه ایده‌ای که قانون اساسی را یک «برنامه» قلمداد می‌کرد، به سود بینشی که آن را یک «هنجار» محسوب می‌کند، کنار کشیده است. آنچه این جابه‌جایی را سرعت بخشیده و به درستی به پیش می‌بَرد، پدیده قضایی شدن حقوق اساسی است. برابرِ مقتضیات این پدیدهٔ نو بروز، حقوق اساسی نوین، تاب آنکه بدون تضمین هنجارهایش از سوی دادرس اساسی و در قالب دادرسی اساسی، حقوق محسوب گردد را ندارد. در اینجا البته تأکید بر ایفای وظایف از سوی دادرس اساسی (دادرس قانون اساسی) و نه دادرس عادی است و بدین‌ترتیب، حوزه وظایف و اختیارات وی نیز در ساخت مستقل دیگری تعریف می‌گردد.

اساسی‌سازی می‌تواند از دو طریق مستقیم و غیر مستقیم صورت گیرد؛ در «اساسی‌سازی مستقیم»[۲]، دادرس اساسی به اساسی‌سازی منابع حقوق مبادرت می‌کند و بدین ترتیب، رتبه قواعد حقوقی را به سطح اصول قانون اساسی، ارتقاء می‌بخشد نظیر اساسی‌سازی حقّ دسترسی به دادگاه در حقوق فرانسه. در «اساسی‌سازی غیر مستقیم»[۳]، مرجع صالح برای صیانت از قانون اساسی، به اساسی‌سازی (دستوری‌سازی) مبنا و ماهیت حقوق می‌پردازد. به‌عنوان نمونه، «حق بر کرامت انسانی»[۴]، در ابتدا در جرگه اصول قانون اساسی قرار نداشتند لیکن شورای قانون اساسی فرانسه، با ارائه تفسیری موسّع، از نخستین جمله دیباچه قانون اساسی ۱۹۴۶، به دستوری‌سازی این حق‌ها مبادرت نمود: *«پاسداری از* کرامت انسانی در برابر هرگونه بهره‌کشی و تحقیر، یک اصل دارای ارزش قانون اساسی

۱. تحولاتی از این دست، در نظام حقوقی اسپانیا و پرتغال نیز رخ داده است.

2. Direct Constitutionaliszation
3. Indirect Constitutionalization
4. Right to Human Dignity



[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

است ... ضمن پاسداست تمامیت و کرامت انسانی، همه آدمیان در برابر جامعه، از حقوقی برخوردارند که به شکوفایی کامل جسمانی، فکری و اخلاقی آنها منجر می‌شود». (گرجی ازندریانی و یزدان‌خواه، ۱۳۹۰: ۳۴)

با استنباط از اساسی‌سازی به‌عنوان راهبرد ارتقای اعتبار و اقتدار قوانین و مقررات تقنینی و فروتقنینی به سطح اصول فراتقنینی، می‌توان آن را در ارتباط با حقوق کیفری و قواعد بنیادین آن نیز تبیین نمود. بر این پایه، اساسی‌سازی حقوق کیفری به معنای ارتقای اعتبار و اقتدار مقررات کیفری عادی به حد و سطح قواعد اساسی یا اصول مندرج در قانون اساسی به منظور نقض‌ناپذیر کردن قواعد بنیادین حقوق جزاست که امروزه، به‌عنوان یک اصل اساسی و بنیادی، مبنای عمل بسیاری از دادگاه‌های قانون اساسی در نظام‌های حقوقی است که در تشکیلات خود، دادگاه قانون اساسی (یا دادگاه صیانت از قانون اساسی) را به رسمیت شناخته‌اند. مبنای اقدام این دادگاه‌ها در مواجهه با اصول و قواعد بنیادین حقوق کیفری، رفته رفته شکل‌گیری «نظام سیاست جنایی کرامت‌مدار» را نوید می‌دهد. در ادامه، این مفهوم را بررسی می‌کنیم.

### ٤-١. سیاست جنایی کرامت مدار

اصطلاح سیاست جنایی را نخستین‌بار، آنسلم فون فوئر باخ دانشمند آلمانی، با تعبیر kriminal politik، در کتاب حقوق جنایی و در سال ۱۸۰۳، به کار برد. از نظر وی، سیاست جنایی، مجموعه روش‌های سرکوبگر و کیفری که دولت با توسل به آنها در مقابل جرم، واکنش نشان می‌دهد است. در سال ۱۸۸۹، دیگر دانشمند آلمانی، فون لیست در کتاب «مفصّل حقوق کیفری آلمان»، در تعریفی مشابه با تعریف فوئر باخ از سیاست جنایی، آن را به معنای اقدام‌ها و تدابیری دانست که به منظور حذف یا تحدید عوامل و مؤلفه‌های اجتماعی جرم‌زا، اتخاذ می‌شوند. (لواسور، ۱۳۷۲-۱۳۷۱: ۲۹۷) در اندیشه این دو، سیاست جنایی، مشتمل بر مجموعه‌های از واکنش‌های کیفری به پدیده مجرمانه است و لذا ویژگی بارز تفکر این دو، انحصار سیاست جنایی به ابزارها و فرآیندهای سرکوبگر است. البته ناگفته نماندکه نگرش فوئر باخ، خاصیت برجسته‌ای دارد و آن، خردگرایی است تا جایی که وی از سیاست جنایی، با عنوان خردمندی قانونگذارانه دولت یاد می‌کند. (ایروانیان، ۱۳۸۸: ۶۱) معنای خردگرایی یا عقلانیت محوری در دیدگاه فوئر باخ، این است

[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

که اولاً در زمانهٔ معاصرِ فوئر باخ، دولت در مفهوم مدرن خود با نهادها و سازمان‌های خاص و با پذیرش اصولی چون حاکمیت قانون و قانونمندی، عهده‌دار تدوین و اجرای واکنش‌های کیفری به بزهکاری‌هاست و ثانیاً در این نگرش، مقصود، مبارزه آگاهانه و هدفمند با بزهکاری از طریق ساختارهای کلان محور است. به تعبیر دیگر، پاسخ‌های پراکنده به جرم، جای خود را به سامانه متشکّل و منسجمی از پاسخ‌ها می‌دهد. در اوایل قرن بیستم، کوش، دانشمند فرانسوی، درکتاب «رساله علم اداره زندان‌ها»، میان سیاست جنایی، جرم‌شناسی، جامعه‌شناسی جنایی و انسان‌شناسی جنایی، قائل به تفکیک شد و به دنبال وی، دون دیو دو وابر، دیگر دانشمند فرانسوی، در سال ۱۹۳۸ و در کتاب «سیاست جنایی دولت‌های اقتدارگرا»، سیاست جنایی را هنر کشف روش‌های مبارزه مؤثر علیه جرم، معرفی کرد.

با انتشار کتاب «دفاع اجتماعی نوین» تألیف مارک آنسل، اندیشمند بزرگ فرانسوی، رویکرد جدیدی نسبت به سیاست جنایی ظهور کرد. وی در مقاله‌ای که به سال ۱۹۷۵ م، آن را تدوین نمود، سیاست جنایی را علم مشاهده و مطالعه و هنر و فن یا استراتژی نظام یافته ضد جنایی تصویر کرد. درواقع، در نظرگاه وی، دو جنبه نظری و عملی سیاست جنایی، توأمان مورد توجه قرار گرفت. سیاست جنایی از دید وی، اساساً نه یک رشته علمی بلکه پدیده‌ای جامعه‌شناختی است. وی معتقد بود که تدوین سیاست جنایی و تدابیر اجرایی آن در سطوح قضایی، اجرایی و پلیسی، باید همواره مبتنی بر پژوهش‌های علمی و عمدتاً جرم‌شناختی باشد. آنسل، سیاست جنایی را از یک سو، یک رویکرد علمی و آگاهانه و از سوی دیگر، تنها ساختار ارائه‌کننده رویکردهای آگاهانه و دارای ماهیت علمی به جرائم و کژروی‌ها معرفی کرد.[1] مکتبی که مارک آنسل تحت عنوان دفاع اجتماعی، پیشگام آن بود، در دامان دولت رفاه و در میان رونق بزرگ اقتصادی دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی اروپای غربی ظهور یافت. (فیتز پتری، ۱۳۸۳: ۴۴) در این فضا، اندیشه رفاه

۱. یکی از ویژگی‌های بارز تفکر آنسل، نرمش (انعطاف)پذیری حداکثری دیدگاه‌های مکتب اجتماعی نسبت به گرایش‌های قبلی است. آنسل در کتاب خود (دفاع اجتماعی نوین)، به صراحت اشعار دارد بر اینکه: «دفاع اجتماعی ... قصد ندارد خود را آموزه‌ای با مرزهای مشخص در مقابل آموزه‌های دیگر کیفری قرار دهد ... دفاع اجتماعی یک مکتب نیست ... درست می‌بود که از آن به‌عنوان مکاتب دفاع اجتماعی ... یاد می‌کردند». (نقل از: آنسل، ۱۳۷۵: ۴۶-۴۵)



[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

محور، دلیل مجرمیت‌ها و کژروی‌ها را در علل محیطی جستجو می‌کند که این گرایش، در تفکر آنسل نیز مشهود است. به اعتقاد وی، علل توسل به خشونت را بایستی در زندگینامه فردی یا محیطی منحرفین جستجو کرد. نتیجه چنین بینشی، مسئولیت دولت در قبال ارائه برنامه‌های اصلاحی در زمینه پیشگیری از جرم و کژروی و متعاقب آن، صَرف هزینه‌های کلان در این حوزه است. آنسل برخلاف اسلاف خود، دامنه سیاست جنایی را از جرم به کژروی و از راهبردهای واکنشی یعنی مجازات به راهبردهای کنشی یعنی پیشگیرانه توسیع بخشید.

با وجود این، افق‌های تازه در بررسی و تحلیل موضوع سیاست جنایی را باید در اندیشه‌های خانم دلماس مارتی[1] جستجو کرد. از ویژگی‌های برجسته تفکر مارتی، حضور جامعه مدنی در کنار نهادهای دولتی در پاسخ‌دهی به جرائم و کژروی‌هاست. از منظر مارتی، سیاست جنایی، مجموعه روش‌هایی است که هیأت (پیکره) اجتماع با استفاده از آنها، پاسخ‌ها به پدیده مجرمانه را سازمان می‌بخشد. (دلماس مارتی، ۱۳۸۱: ۲۴) اصطلاح هیأت اجتماع در این تعریف، دلالت بر تعدّد مراجع درگیر در امر مبارزه با جرائم و کژروی‌هاست. دلماس مارتی، بیشتر از جامعه مدنی سخن می‌گوید. در این تلقی، جامعه مدنی، شریک فرآیند کیفری رسمی است که گاه، حتی می‌تواند اقدامات عدالت کیفری را هم کنترل کند. به نظر مارتی، این پدیده می‌تواند به ایجاد فرهنگی جدید و پیراسته بینجامد؛ فرهنگی مشتمل بر ساختارهای مختلط و شکل‌های گوناگون همزیستی میان بخش عمومی و خصوصی که در آن، احساس مسئولیت جمعی هرچه بیشتر متجلی می‌شود. در معنایی که مارتی از سیاست جنایی به دست می‌دهد، سیاست جنایی، دیگر، کیفری محض نیست و فقط از نظام کیفری ناشی نمی‌شود و سایر نظامات حقوقی نظیر نظام‌های حقوقی مدنی، اداری و مالیاتی نیز به نوبه خود، نسبت به پدیده مجرمانه، پاسخ‌هایی را تدارک می‌بینند. همچنین نهادهای مردم نهاد در کنار نهادهای دولتی در امر مقابله با جرائم و کژروی‌ها دخالت می‌کنند. بدین‌ترتیب، علاوه بر واکنش‌های رسمی سرگوبگر، تدابیر پیشگیرانه نیز اِعمال می‌شوند.

بر این منوال، سیاست جنایی را می‌توان دانش ناظر به تدوین، شناسایی و ارزیابی سامانه پاسخ‌دهی به جرم و کژروی تعریف کرد. در این تعریف، بر سه مؤلفه تدوین، شناسایی و

1. Delmas Mirelli Marty

[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

ارزیابی سامانه پاسخ‌دهی به جرم و کژروی، تأکید شده است. تدوین به معنای طرح‌ریزی و تنظیم سامانه، شاخص‌های مطرح در سایر رشته‌ها چون جرم‌شناسی، کیفرشناسی و ... از جمله دلایل تأثیرگذار و خط‌مشی‌ساز برای سیاست‌گذاران جنایی هر کشوری است. پس از انجام این نوع طراحی، شواهد و داده‌ها استخراج شده و نمایی کلی در قالب تصویری حقیقی از طراحی‌ها ارائه می‌گردد. در این شناسایی، میزان و چگونگی روابط مؤلفه‌های مختلفِ درگیر در تدوین الگوهای سیاست جنایی، امر مهمی است. سپس نمای کلی استخراج شده از شواهد و داده‌ها، مورد سنجش و بررسی قرار می‌گیرد. توانمندی‌های بالقوه، موانع و چالش‌های پیش‌روی الگوها، میزان هماهنگی پاسخ‌ها با یکدیگر و با ساختار کلی سیاست‌گذاری‌ها، درجه و نوع بازنمایی‌ها و دیگر موارد، ازجمله موارد مطرح در مرحله شناسایی هستند.[1] در اینجا ذکر دو مطلب، خالی از فایده نیست؛ اول آنکه، سیاست جنایی را می‌توان به دو گونه نظری و عملی، تقسیم کرد. سیاست جنایی نظری، دانش تدوین و طرح‌ریزی علمی سامانه پاسخ‌دهی به جرم و کژروی است. فرآیند تدوین سامانه برنامه‌ریزی جنایی به طرح گونه‌گونه‌های خاصی از پاسخ، محدود نمی‌شود بلکه نظارت برچگونگی اجرای برنامه تدوینی ـ و نه اجرای آن ـ را نیز دربر می‌گیرد. سیاست جنایی عملی را می‌توان دانش شناسایی و ارزیابی علمی سامانه پاسخ‌دهی جنایی اجرا شده یا در حال اجرا در محدوده زمانی ـ مکانی خاص، تعریف کرد. بدین‌ترتیب، دو محور مورد بحث در سیاست جنایی عملی، ترسیم درست نمای سیاست‌گذاری جنایی اجرا شده و سنجش میزان کارایی سامانه کلان یا هریک از سامانه‌های خِرد پاسخ‌دهی جنایی است.

دوم آنکه، موضوع علم سیاست جنایی، سامانه پاسخ‌دهی به جرم و کژروی است. آنچه در این حوزه مطرح است عبارتست از اقدامات و برنامه‌های واکنشی (در قالب مجازات) یا کنشی (در قالب فرآیندهای پیشگیرانه) در قبال رفتارهای ضد هنجاری. در این حوزه، هم اقدامات کنشی و هم اقدامات واکنشی، هم نهادهای دولتی و هم جامعه مدنی در مِهار

---

۱. نباید ناگفته گذاشت آنچه می‌تواند این سه مرحله را به یکدیگر پیوند دهد، در وهله اول، مشاهده و جمع‌آوری اطلاعات و تجزیه و تحلیل داده‌هاست. این بررسی و تحلیل، می‌تواند ضعف‌ها و کاستی‌های سامانه را مشخص نماید و با لحاظ راهکارهای برآمده از نظریه‌ها و رویکردهای علمی کوشش می‌شود تا راه‌حل مناسب ارائه گردد. البته این‌گونه ارزیابی‌ها در سطح هریک از شاخه‌های علوم جنایی می‌تواند متفاوت باشد چرا که اصول، مبانی و راهبردهای تعریف شده، در هر شاخه متفاوت با دیگری است. همچنین در طراحی و سنجش سامانه، اموری به ویژه ساختار ایدئولوژیک نظام سیاسی حاکم، بافت فرهنگی جامعه و ... نقشی انکارناپذیر دارند.

[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

ناهنجاری‌ها (جرائم و کژروی‌ها) مطرح و دخیل هستند. چنانچه سیاست جنایی را به دو گونه نظری و عملی تقسیم کنیم، موضوع سیاست جنایی نظری، هر نوع برنامه‌ریزی در جهت پاسخ به ناهنجاری‌ها در زمان و مکان مشخص و موضوع سیاست جنایی عملی، سیاست‌ها و برنامه‌های اجراشده یا در حال اجرا در جهت پاسخ به جرائم یا کژروی‌هاست.

امروزه، حقوق و آزادی‌های فردی، حقوق شهروندی و کرامت انسانی، مؤلفه‌های بسیار مهم در سیاست‌گذاری‌های جنایی است و ازاین‌رو، در حال حاضر، سخن از سیاست جناییِ انسان‌مدار، شهروندمدار یا کرامت‌مدار است. «انسان‌مدار بودنِ» سیاست جنایی در این معنا، قرابت فراوانی با کرامت محور بودن[1] سامانه عدالت کیفری دارد. این راهبرد جدید، به سرعت در سیاست جنایی مطلوب سازمان ملل متحد ـ به مثابه نماد و نُمود اراده مشترک دولت‌ها در سطح بین‌المللی ـ نیز منعکس و از گذر اسناد الزام‌آور و ارشادی این سازمان، به تدریج، به سیاست جنایی کشورهای عضو نیز منتقل شد. در چنین شرایطی، سیاست جنایی نیز به‌عنوان ساز و کارِ در اختیار حاکمیت برای اِعمال قوانین کیفری، در راستای پاسداشت کرامت انسانی و پایبندی به اصل قانونمداری شکل می‌گیرد.

امروزه مانع مهمی سدّ راه دست‌اندازی‌های غیر انسانیِ حقوق کیفری شده است. این مانع مهم، حق‌های بنیادین[2] است که هم در قانون اساسی بسیاری از کشورها و هم در حقوق بین‌المللی امروزین که ارزش بالاتری از قوانین داخلی دارد، به صراحت بدان اشاره شده است. به منظور انطباق نظام‌های حقوقیِ داخلی با الزامات حقوق بشریِ بین‌المللی و به ویژه از گذر اجرای راهبردهای نظارتیِ قانون اساسی، لاجرم تمهیداتی اندیشیده شده‌اند. برآیند عملیاتی‌سازیِ این تمهیداتِ بشرگرا، ظهور آموزه حق‌های بنیادین در سیاست جنایی است. حق‌های بنیادین، امروزه محور تزلزل‌ناپذیری در سیاست‌های جنایی سده بیست و یکم میلادی هستند و حکم قلب تپنده سامانه عدالت کیفری را دارند. (گسن، ۱۳۸۸: ۸۴۱)

این آموزه جدید، با ممنوع کردن رفتارهای ضدّ بشری، احترام به کرامت انسانی و آزادی‌های فردی و تضمین حق‌های شهروندی را سرلوحه کار خود قرار داده و بیش از پیش، به مبانیِ انسان‌مدارِ حقوق کیفری رجوع داشته است. دولتِ مبتنی بر حقوق، دولتی است که در قانون اساسی‌اش، مؤلفه‌های ماهوی و شکلیِ قانونمداری و حقوق فردی را

1. Dignity-centered Criminal Justice
2. Fundamental Rights

[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

می‌توان یافت. مؤلفه‌های شکلیِ این مفهوم، متشکل از اصول راجع به ابتناء دولت بر قانون اساسی و نیز تقیّد به اصل قانونمندی و مؤلفه‌های ماهوی آن نیز به حقیقت، دربردارنده مجموعه‌ای از اصل‌ها[1] چون اصل برتری قانون اساسی و تضمین قضایی آن، اصل پیروی کامل دادگستری از قانون، اصل اجرای بی‌درنگ حق‌های بنیادین، اصل امنیت حقوقی و اصل اِعمال تضمین‌های کرامت‌محور است. تزلزل و یا اضمحلال اصول راهبردی حقوق کیفری و متعاقب آن، از هم پاشیدگی نظام عدالت جزایی، بیم گشایش یک حفره سیاه[2] در ساختار دولت حقوقی را ایجاد می‌کند. (دلماس مارتی، ۱۳۸۸: ۱۰۵۱)

به‌طورکلی، دولت و مجموعه نظام قانونی، تنها در صورتی می‌توانند نسبت به شهروندان، رویکردی حمایتی داشته باشند که «آزادی» را به مثابه ارزش بنیادین بپذیرند. حاکمیتی که پیرو این رویکرد نباشد، سرِ سازگاری با حقوق بشر نیز نخواهد داشت. نمونه صادق این وضعیت، دولت‌های مستبد فاشیست هستند که بی‌اعتنا به حداقل کرامت فطری انسان‌ها، بر سراسرِ حیات جامعه خود، چنبره زده و سوار بر توسنِ سرکشِ جبرِ بنیان کنِ خود، در میدان جامعه بیگانه با آزادی، به تاخت، پیش می‌روند. (Calhaun, 2001: 193)

براساس آنچه گفته شد، سیاست جنایی کرامت‌مدار، آن نوع برنامه‌ریزی و اقدام به پیشگیری از جرم یا مقابله با جرائم است که مبتنی بر مؤلفه‌های بنیادین حقوق بشر، حقوق شهروندی، کرامت ذاتی انسان‌ها، دفاع از حق‌ها و آزادی‌های بنیادین شهروندی در برابر حاکمیت و حاکمیت قانون است به نحوی که نه در مرحله وضع و نه در مرحله اجرای سازوکاری‌های سیاست جنایی، هیچ‌یک از مؤلفه‌های پیش‌گفته با خدشه و مانع روبه‌رو نشوند و جریان پیشگیری از جرم یا مقابله با جرائم، کاملاً براساس مقتضیات و لوازم ناشی از این مفاهیم و مؤلفه‌ها پیش رود.

بر مبنای آنچه تا به حال گفتیم، می‌توان دو موضوع مهم دیگر را بررسی کرد. ابتدا می‌توان به تحلیل این نکته پرداخت که آموزه اساسی‌سازی، یکی از مهم‌ترین ابزارها و راهکارها برای تضمین حق بر کرامت انسانی است. سپس می‌توان به مطالعه این موضوع روی آورد که در سیاست جنایی کرامت‌مدار (در معنایی که از آن به دست دادیم)، تضمین حق بر کرامت انسانی، یک حق شهروندی است. به نظر می‌رسد در اینجاست که

1. Principles
2. Black hole



[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

چهار مفهوم بنیادین مورد بررسی در قسمت قبل یعنی حق بر کرامت انسانی، حقوق شهروندی، آموزه اساسی‌سازی و سیاست جنایی کرامت‌مدار، می‌توانند مرتبط با هم در نظر گرفته شوند.

## ۲. تضمین حق بر کرامت انسانی در سیاست‌گذاری جنایی کرامت‌مدار در پرتو آموزه اساسی‌سازی

در اصل، روی‌آوری به تدوین قانون اساسی برای اداره کشور، بر اندیشه توانمندی حقوق در پاسداشت حق‌ها و آزادی‌ها استوار بوده است. اگر در همه‌جا توده‌های مردمی و یا نمایندگان آنان، برای صیانت از قانون اساسی در تکاپو بوده‌اند، به‌ویژه به این دلیل بوده که این قانون، امنیت بایسته‌ای برای حق‌های مردمی فراهم می‌آورد. در طیف الگوهای سیاسی آزادی‌مدار[1] نیز اندیشه‌ها برآنند که حکومت مشروع (قانونی) را در ارتباط با آزادی فردی و حمایت از حق‌های فردی تعریف کنند. در ژوئیه ۱۷۸۹ در فرانسه، ایمانوئل سی یِس (۱۷۴۸-۱۸۳۶)، در برابر کمیته تدوین قانون اساسی، به صحّت و صراحت گفت: «هیچ اتحاد اجتماعی و درنتیجه هیچ قانون اساسی سیاسی نمی‌تواند موضوعی جز نُمود، گسترش و تضمین حقوق بشر و شهروند داشته باشد.» وی همچنین در طرح اعلامیه حقوق پیشنهادی خویش، نقش ضمانت‌کننده امنیت شهروندان را نیز به قانون اساسی سپرد. بدین‌سان، در دریای اندیشه انقلابیون فرانسوی، چیزی جز حمایت قانون اساسی از حق‌های فردی در برابر خودکامگی قدرت، موج نمی‌زد. (بوردو، ۱۳۸۳: ۷۷).

مشخص است که در گفتمان اساسی‌سازی، آنچه مبنای اقدام است، تضمین حقوق شهروندی در برابر قدرت حاکم است. از سوی دیگر، مهم‌ترین مؤلفه حقوق شهروندی، حق بر کرامت انسانی است. در این مورد، قبلاً به نکاتی اشاره شد. در اینجا به ذکر این مورد اکتفا می‌کنیم که گزافه نیست اگر ادعا کنیم آموزه اساسی‌سازی، حول محور صیانت از کرامت ذاتی انسان‌ها شکل گرفته و تکامل یافته است. بنابراین، حق انسان‌ها بر برخوردار بودن از کرامت، در حقیقت، همان چیزی است که نظام‌های حقوقی از طریق کاربست و اعمال آموزه اساسی‌سازی، به دنبال صیانت از آن هستند. درنتیجه، اقدام به اساسی‌سازی،

1. Liberal

[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

در حالی که کرامت ذاتی انسان‌هایی که قرار است حقوق آنها در برابر حاکمیت مورد صیانت و حمایت قرار می‌گیرد، فرآیندی از اساس بیهوده و بی‌نتیجه خواهد بود. اساسی‌سازی، اصولاً ظهور یافته تا حقوق شهروندان را بر حقوق حکمرانان تقدم بخشد و به نوعی، از تجاوز حکمرانان به حریم خصوصی و حقوق و آزادی‌های فردی انسان‌ها (شهروندان) جلوگیری کند؛ حال اگر این خاصیت و کارکرد وجودی از آموزه اساسی‌سازی گرفته شود، چیزی جز برتری حقوق و امتیازات حاکمان بر حقوق و امتیازات شهروندان باقی نخواهد ماند در صورتی که اساسی‌سازی، در اصل، فرآیندی برای برتری حقوق و امتیازات شهروندان بر حقوق و امتیازات حاکمان است. این وضعیت را به طور خاص می‌توان در ارتباط با جایگاه و کارکرد حقوق شهروندی در سیاست جنایی کرامت‌مدار که ذکر مؤلفه‌ها و ویژگی‌های آن گذشت، مطالعه کرد. در این باره، کارکردی که آموزه اساسی‌سازی در تأمین و تضمین حق بر کرامت انسانی به‌عنوان یک حق شهروندی دارد را نیز باید مورد توجه قرار داد.

در ادوار تاریخی گذشته، حاکم و قانون در یک ردیف بودند و به دیگر تعبیر، قانون، همان اراده حاکم بود. حاکمیت قانون، اما واکنشی بود علیه این تساوی مستبدانه و درنتیجه آن، حاکم نیز باید تابع قانون باشد چراکه بر پایه اصل حاکمیت قانون، هیچ فردی، مافوق قانون نیست و همواره تضمین حقوق سیاسی و اجتماعی شهروندان در اولویت است. در شاخه‌های دانش حقوق نیز، قانونمداری، یک منزلت پایدار به شمار می‌آید و در حقوق کیفری، مبنای اصلی است به گونه‌ای که امروزه، سخن از «اصل قانونمندی حقوق جزا» به جای اصل «قانونمندی جرم و یا مجازات» است و به دیگر بیان، گستره حقوق کیفری به تمامه، تحت سیطره فائقه اصل قانون‌مداری است. از سوی دیگر، چنان‌که اشاره شد، نهایت مرتبه قانون‌مداری در قانون اساسی تجلی می‌یابد و بدین‌ترتیب، به باور برخی، قانون اساسی، قانون ایجاد قانون است (قاری سیدفاطمی، ۱۳۹۰: ۶۷) و بدین‌ترتیب، اساسی‌سازی در حوزه حقوق کیفری، سازوکار تضمین قانون‌مداریِ رفتارهای کنشگران متولی عدالت جزایی است. بر این راستا، عدم مراعات اصل قانون‌مداری در حقوق کیفری، نقض آشکار حقوق بشر است چراکه قانونمداری را می‌توان از زمره مستقلات عقلی دانست که بدون نیاز به دلیل دیگر، به حکم خِرَد بشری در طول تاریخ، همواره وجود داشته است. (حبیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۴)



[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

با این نگاه، رسالت حقوق کیفری، تضمین حق‌ها و آزادی‌هاست و نه تحدید آنها. در نگاه کسانی چون هابز، از آن رو که انسان‌ها به ذات خود، شریر محسوب می‌شوند، دغدغه نظام کیفری، تضمین ایجاد امنیت بین انسان‌های بدی است که اگر رها شوند، همدیگر را می‌دَرند اما براساس رویکرد بزرگانی چون لاک، انسان‌ها در فطرت خود، بد نیستند بلکه در تعاملات خود، گاه دچار اصطکاک می‌شوند و دولت‌ها در این وضعیت، برای رتق و فتق این‌گونه تزاحمات، دست به کار می‌شوند و بدین منوال، نظام حقوقی در معنای عام و نظام کیفری در مفهوم خاص، رسالتشان پاسداشت حق‌ها و آزادی‌هاست. (اردبیلی و دیگران، ۱۳۸۶: ۷۳)

حقوق کیفری، اما در این فرآیند، هر آینه، تنها به مدد تقیّد مطلق به اصول راهبردی خویش می‌تواند رسالت خود عملی سازد. حقوق کیفری، از حق‌ها و آزادی‌های بنیادین، صیانت لازم به عمل نخواهد آورد جز آنکه همواره بر مدار اصول راهبردی خویش و با عنایت به منزلت والای این اصول، حرکت کند. در رابطه میان شهروندان و دولت، حقوق شهروندان باید از گذر مقررات فراتقنینی[1]، تقنینی[2] و فروتقنینی[3] به رسمیت شناخته شده و از جانب دولت، به راستی و درستی پاس داشته شوند (نیازپور، ۱۳۸۶: ۹۴ و نیز نیازپور، ۱۳۹۳: ۱۰۰) اما حقوق کیفری نیز در این میان، به نوبه خود، از گذر پایبندی به مبانی و اصول راهبردی خویش می‌تواند تضمین حقوق شهروندی را بر عهده گیرد. (نوبهار، ۱۳۹۰: ۱۹) در روزگارِ پیش‌رو، مهم‌ترین معیار ارزیابی یک نظام حقوقی، میزان تمسّک آن نظام حقوقی به اصول و قواعد مشترک و مورد اتّفاق نظرِ جامعهٔ بشری است که ازجمله آنها، اصول راهبردیِ حقوق کیفری‌اند؛ اصولی که تمامی جهت‌گیری‌ها را تعیین خواهند کرد. (شاملو، ۱۳۸۹: ۱۶)

اساسی‌سازی، با همه کار ویژه‌هایی که از آن سخن رفت، به نظر نگارنده، حدّ اعلای اهمیت خود را در رابطه با اصول راهبردی حقوق کیفری و مبانی سیاست جنایی می‌یابد. از یک‌سو به این معتقدیم که حقوق کیفری و سیاست جنایی، خود، مبانی و بنیان‌هایی دارد که می‌توان آنها را اصول راهبردی خواند و این را نیز پذیرفتیم که این اصول، همچنان‌که خود، به وضوح گویا هستند، تمامی خط مشی‌ها را ترسیم کرده و فعالیت‌ها را در سامانه عدالت کیفری به پیش می‌برند و در صورت نفی آنها، همانا موجودیت حقوق کیفری و

1. Supra-legislative
2. Legislative
3. Infra-legislative

[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

سیاست جنایی به تمامه را زیر سؤال برده‌ایم. از سوی دیگر، اساسی‌سازی را ـ به مثابه گرانبهاترین دستاورد جنبش قانون اساسی در سده حاضر ـ سازوکارِ اصلیِ تضمین حق‌ها و آزادی‌های بنیادین بشر شناختیم. به نظر، نتیجه این دو مقدمه، آن باشد که اساسی‌سازی اصول راهبردی حقوق کیفری و سیاست جنایی، اصلی‌ترین راهکارِ صیانت از حق‌ها و آزادی‌های شهروندی در حوزه حقوق کیفری است. این نتیجه، به تنهایی، مبیّن اهمیت غیر قابل انکار اساسی‌سازی (اجرای دادگستری اساسی) نسبت به مبانی حقوق کیفری و اصول سیاست جنایی خواهد بود؛ فرآیندی که می‌توان دو مبنای مهم برای آن در نظر گرفت؛ یکی، دفاع از حق‌ها و آزادی‌های بنیادین افراد و دیگر، جلوگیری از خودکامگی صاحبان قدرت. این دو مبنا در عین حفظ استقلال نظری، ارتباط عملیِ کامل نیز با هم دارند چرا که تحدید قدرت، مساوی است با توسیع آزادی.

به نظر می‌رسد دیگر نباید تردیدی باقی مانده باشد که با درک سیاست جنایی به‌عنوان یک فرآیند کاملاً کرامت‌مدار، حق بر کرامت انسانی به‌عنوان یک حق شهروندی، مهم‌ترین موضوعی است که باید از سوی سیاست‌گذاران جنایی مورد تأمین و تضمین قرار گیرد. امروزه، مقوله حق‌ها و آزادی‌های فردی که از گذر طرح آموزه «حقوق طبیعی»، تحولات مهمی را به خود دیده، ازجمله مباحثی است که با گسترش جوامع بشری و پیچیده‌تر شدن روابط میان انسان‌ها از یک‌سو و انسان و دولت از دیگرسو، اهمیت ویژه‌ای یافته است. این مهم در عرصه بین‌المللی نیز آشکارا جلوه‌گر است؛ به نحوی که تضمین حق‌ها و آزادی‌های بنیادین که ترجمان راستین دیگری از کرامت انسانی هستند، در روزگار معاصر، در زمره تعهدات مسلّم دولت‌ها به شمار می‌رود. به تبع این رویکرد الزام‌آور، نگرش بسیاری از قانونگذاران، تنظیم سیاست کیفریِ کرامت‌مدار است و بر این اساس، نظریه‌پردازان حقوق بشر، به پشتوانه یک تمشیت ارزشی، سعی بر آن دارند که نظام جامعی از قواعد حقوق بشری را بنا کنند که چون رودی خروشان، از چشمه ذخّار کرامت انسانی نشأت گرفته و در تار و پود نظام حقوقی جاری می‌گردد. تأمین و تضمین حق بر کرامت انسان‌ها (یا به تعبیر بهتر، شهروندانی) که مخاطب راهبردهای پیشگیرانه از جرم یا مقابله با جرائم هستند، به خوبی و به صراحت، گویای نهادینه شدن رویکرد منزلت محورِ سیاست گذاری‌های جنایی در تدوین و اجرای برنامه‌ها و تدابیر سیاست جنایی است. (صالحی، ۱۳۸۹: ۳۱)



[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

## نتیجه‌گیری

قدرتی که توان سرکوبِ تجاوز به حریم حق‌های شهروندی را داراست، خود، ممکن است مرتکب چنین تجاوزی گردد و ازاین‌رو، لازم است حدود قدرت، مشخص و سازوکارهای نظارتی، تعیین و اِعمال گردند تا از این رهگذر، حق‌های فردی، تأمین و امنیت واقعی که مهم‌ترین مؤلفه جامعه مدنی است، برقرار شود. به هر روی، تعیین حدود قدرت، خود، در ملازمه تنگاتنگ با حق‌ها و آزادی‌های شهروندی است. این ارتباط دوسویه و تنگاتنگ میان توسعه حق‌ها و آزادی‌های بنیادین و مشروع شهروندان و تحدید حوزه قدرت افزون‌طلب، در قالب معادله‌ای ساده اما سرشار از محتوا، مبانی اساسی‌سازی را رقم می‌زند.

بدین‌ترتیب، اساسی‌سازی که به معنای ارتقاء هنجارهای حقوقیِ فرودین در سلسله مراتب هنجارها به سطح اصول قانون اساسی است، در چنین شرایطی، رسالت راستین خود را صیانت از حق‌ها و آزادی‌های بنیادینِ شهروندی، می‌انگارد و دفاع از شهروندان در برابر حاکمیت را عالی‌ترین مقصود خویش می‌پندارد. این مهم، به‌ویژه به جهت منزلت والای حق‌ها و آزادی‌های بنیادین است؛ مرتبتی که هر آینه، شأن غیرقابل انکار انسان را فرارو می‌آورد. در این رهیافت، «قدرت»، رفته رفته، در مفهوم «اقتدار»، مستحیل می‌گردد و مشروعیت حاکمیت، آن‌گونه که باید و شاید، جلوه‌گر می‌شود. این بستر مساعد، شرایط را برای تکامل قانون اساسی و سوق به قانون اساسی شایسته و کارآمد، فراهم کرد و این امر نیز به‌تدریج، تکوین آموزه دادگستری اساسی (مبتنی بر قانون اساسی) را در پی داشت. در عدالت اساسی، قانون اساسی شایسته و کارآمد، معیار سنجش مناسبات حوزه قدرت و ساحت حق‌های فردی است؛ هرچه حق‌ها و آزادی‌های بنیادین شهروندی با قانون اساسی و هنجارهای مندرج در آن، هماهنگ‌تر باشد و هرچه قانون اساسی بتواند حمایت بیشتری از حق‌های انسانی را در برابر قدرت حاکم، رقم زند، عدالت اساسی، بیشتر به مقاصدش نزدیک شده است.

اساسی‌سازی، با تفسیری که از مفهوم و مبانی آن ارائه شد، بارزترین وجوه خود را در عرصه حقوق کیفری و نسبت به اصول راهبردی این شاخه از حقوق، می‌یابد. اصول راهبردی حقوق کیفری، مبانی حقوق کیفری‌اند؛ بنیان‌های حقوق کیفری‌اند و بدین‌ترتیب، تمام اقدامات و تصمیمات را در حوزه حقوق کیفری و به تعبیر بهتر، در

[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

سامانه عدالت جزایی، جهت می‌دهند و راهبری می‌کنند. اصول راهبردی حقوق کیفری، در پیِ نگاهی جدید به اهداف و مقاصد حقوق کیفری که مهم‌ترین آنها، همانا صیانت از انسان و شأن فطری اوست، تکوین و از رهگذر اعتنای بایسته به حق‌های فردی و آزادی‌های شهروندی، تحکیم می‌یابند. چنین رویکردی به اصول راهبردی حقوق کیفری، منزلتی متعالی به این اصول می‌بخشد و موجب می‌گردد این اصول، نسبتی تنگاتنگ با حریم حق‌ها و آزادی‌های بنیادین و نیز حوزه قدرت، پیدا کنند و نفی این ملازمه‌های وجودی نیز، مفهومی جز کتمان اهمیت وافر اصول راهبردی حقوق کیفری، نداشته باشد؛ چه صیانت از کرامت انسان و منع خودکامگی و دست‌اندازی‌های قدرت، هدف ذاتی این اصول، است.

جای تردیدی باقی نمی‌ماند که بی‌گمان، دولت، مهم‌ترین نقش را در تضمین حق‌ها و آزادی‌های بنیادین شهروندان خویش دارد و ردای فاخر قانون‌مداری و مردم‌سالاری را آن‌گاه به تن می‌کند که حق‌های بشری را به راستی و درستی ضمانت کند. در این رویکرد، حاکمیت، پیوند تنگاتنگی با مشروعیت قدرت سیاسی پیدا می‌کند و به‌عنوان یک فرا نظریهٔ حاکم بر قدرت سیاسی، مشروعیت آن قدرت را نیز به همراه دارد. بدین‌ترتیب، مشروعیت، وجه ارتباط قدرت سیاسی و حاکمیت است و از این رهگذر، به سبب بستگی تام و ژرف با اصل قانونمداری؛ صبغه حقوقی می‌یابد. کار ویژه اصل حاکمیت قانون، تطبیق قواعد و مقرراتِ متضمّن اصول راهبردی حقوق کیفری و فرعیّات منشعب از آنها، با اصول فرازین قانون اساسی است. در این معنا، اساسی‌سازی، بنا بر مفروض نخستین خویش یعنی تفوّق قانون اساسی بر دیگر قوانین و مقرراتِ فرودست، به اصول راهبردی حقوق کیفری و مبانی سیاست جنایی، اعتبار قانون اساسی می‌بخشد و این رهگذر، آنها را غیر قابل نقض می‌سازد.

فرایند اساسی‌سازی اصول راهبردی حقوق کیفری و مبانی سیاست جنایی، در سایه اصل حکومت قانون و در پناه اصل صیانت از برتری قانون اساسی و نیز در بستری مبتنی بر دفاع از حق‌ها و آزادی‌های بنیادین و نفی خودکامگی‌های قدرت، حدّ اعلای حمایت از حق‌های شهروندی را در برابر قدرت حاکم و در بطن یک جامعه مدنیِ مردم‌سالار و حق‌بنیان، عملی می‌سازد. حقوق کیفری و سیاست جنایی و مجموعه قوانین و مقررات کیفری، به مثابه شاخه‌ای از حقوق که شهروندان را همواره در محاصره خویش دارند،



[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

می‌توانند حربه‌ای در ید قدرت عمومی برای تحدید و تهدید حریم حق‌های اساسیِ انسان‌ها باشند به‌ویژه آنکه حقوق کیفری، قهرآمیزترین ابزارها را داراست و بیم آن می‌رود که نسبت به شهروندان، راه خطا پیش گیرد. به جهت اجتناب از این تعدّیِ ضدّ بشری است که حقوق کیفری، به برخی اصول، مجهّز شده که بنیان‌های این شاخه حقوق را پی می‌ریزند و دیگر مناسباتِ داخل و خارج از حوزه آن را صورت می‌بخشند و به همین جهت، آنها را «راهبردی» خوانده‌اند. اصول راهبردی حقوق کیفری، بدین‌ترتیب، برای صیانت از حق‌های بشری و حق‌های شهروندی در برابر زیاده‌خواهی‌های حاکمان، نضج یافته‌اند و این امر را رسالت عالیِ خویش می‌انگارند.

بنابر آنچه گفته و تحلیل شد، مهم‌ترین مؤلفه و مبنای سیاست جنایی کرامت‌مدار، حق کرامت ذاتی انسان‌هاست و تأمین و تضمین این حق، از وظایف اولیه و بنیادین حکمرانان است. بنابراین، یک نظام سیاست جنایی، اگر واقعاً کرامت‌مدار است، باید در راستای حق فطری شهروندانی که آنها را مخاطب امر و نهی خود قرار داده گام بردارد. در غیر این صورت، باید در ادعای کرامت‌مدار بودن سیاست جنایی تردید نمود. از سوی دیگر، آنچه می‌تواند به‌عنوان راهبردی حقوقی به منظور نقض‌ناپذیری و تغییرناپذیری این حق و مقتضیات آن به کار آید، آموزه اساسی‌سازی است. در اینجا مبنای اصلی این آموزه، تأمین و تضمین حقوقی است که شهروندان در برابر حاکمان از آنها برخوردارند یعنی همان حقوق شهروندی. لذا اساسی‌سازی را می‌توان راهکاری دانست برای تأمین و تضمین حق بر کرامت شهروندان به‌عنوان حقی از حقوق شهروندی؛ حقی که در عین حال، مبنای سیاست جنایی کرامت‌مدار نیز هست.

## ملاحظات اخلاقی

نگارندگان تعهد می‌نمایند که تمام جوانب اخلاقی در نگارش مقاله حاضر ازجمله رعایت امانتداری در ارجاعات و ... را رعایت نموده‌اند.

## تضاد منافع

نویسندگان هیچ‌گونه تضاد منافع احتمالی را در رابطه با تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله، اعلام نکرده‌اند.

[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

## منابع

- آنسل، مارک. (۱۳۷۵). *دفاع اجتماعی*، ترجمه محمد آشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات دانشگاه تهران، چ اول.
- ابراهیمی، جهانبخش. (۱۳۸۳). *سیری در حقوق بشر*، انتشارات زوار، چاپ نخست.
- اردبیلی، محمدعلی و دیگران. (۱۳۸۶). چیستی و چرایی حقوق شهروندی؛ از نظریه تا قانون، *مجله حقوقی دادگستری*، سال هفتاد و یکم (دوره جدید)، شماره ۵۸، بهار.
- افتخار جهرمی، گودرز. (۱۳۹۸). همایش علمی حقوق بشر؛ پشتوانه‌های ایرانی و اسلامی آن، تعالی حقوق (دوماهنامه علمی آموزشی دادسرای عمومی و انقلاب تهران)، سال دوم، شماره ۵.
- امیر ارجمند، اردشیر. (زیر نظر)(۱۳۸۵). *مجموعه اسناد بین‌المللی حقوق بشر*، جلد اول، قسمت اول (اسناد جهانی)، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول.
- انصاری، باقر. (۱۳۸۶). *حقوق حریم خصوصی*، انتشارات سمت، چاپ نخست، زمستان.
- ایروانیان، امیر. (۱۳۸۸). سیاست جنایی؛ پیشینه تاریخی، ساختار و ویژگی‌ها، *تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقالات)*، انتشارات میزان، چاپ نخست، بهار.
- بلز، هرمن. (۱۳۸۶). مشروطه‌خواهی، ترجمه احمد مرکز مالمیری، در: *نشریه مجلس و پژوهش*، شماره ۵۶.
- بوردو، ژرژ. (۱۳۸۳). *لیبرالیسم*، ترجمه عبدالوهاب احمدی، نشر نی، چاپ دوم.
- بوشهری، جعفر. (۱۳۹۰). *حقوق اساسی*، جلد اول (اصول و قواعد)، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم.
- پروین، خیرالله و فیروز اصلانی. (۱۳۹۱). *اصول و مبانی حقوق اساسی*، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- پروین، خیرالله. (۱۳۸۹). *مقدمه حقوق اساسی (مبانی و اساس وضعیت‌های قانونی و دستورگرایی)*، انتشارات جنگل، چاپ اول.
- پورهاشمی، سیدعباس. (۱۳۹۰). مرزشناسی حقوق بشر و حقوق شهروندی، *مجموعه مقالات اولین همایش ملی حقوق شهروندی؛ گذشته، حال، آینده* (۹ اسفند ۱۳۸۹ تهران)، نشر میزان، چاپ اول.
- تاموشات، کریستین. (۱۳۸۶). *حقوق بشر*، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، نشر میزان، چاپ اول.
- جاودان، محمد. (۱۳۸۴). نواندیشی دینی در اسلام و تأملاتی در کرامت ذاتی انسان و حقوق بشر، *مبانی نظری حقوق بشر (مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی حقوق بشر)*، اردیبهشت ۱۳۸۲، دانشگاه مفید قم، چاپ اول.

[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

- حبیب‌زاده، محمدجعفر. (۱۳۸۸). اصل حاکمیت قانون؛ عالی‌ترین مصلحت در قلمرو حقوق کیفری ایران، *فصلنامه حقوق و مصلحت*، شماره ۲، بهار.
- حسینی‌نژاد، حسینقلی. (۱۳۷۷). نگاهی به دادگاه اروپایی حقوق بشر، *مجله حقوقی*، شماره ۲۲، بهار و تابستان.
- دلماس مارتی، می‌ری. (۱۳۷۶). به دنبال حقوق جزای مشترک اروپایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، *مجله حقوقی*، شماره ۲۱.
- دلماس مارتی، می‌ری. (۱۳۸۱). *نظام‌های بزرگ سیاست جنایی*، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، نشر میزان، چاپ اول.
- دلماس مارتی، می‌ری. (۱۳۸۸). پارادایم جنگ علیه جرم، ترجمه روح‌الدین کرد علیوند، *تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقالات)*، نشر میزان، چاپ اول، بهار.
- رحیمی‌نژاد، اسماعیل. (۱۳۷۸). *آشنایی با حقوق جزا و جرم‌شناسی*، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- شاملو، باقر. (۱۳۸۹). درآمدی بر ظهور و زایش حقوق و اصول راهبردی آن، *(دیباچه در)*: علامه، غلام حیدر، اصول راهبردی حقوق کیفری، نشر میزان، چاپ اول، تابستان.
- شریفی طرازکوهی، حسین. (۱۳۸۰). *حقوق بشر (نظریه‌ها و رویه‌ها)*، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، چاپ اول.
- صالحی، جواد و محمدرضا سخنور. (۱۳۸۹). مؤلفه‌های ناقض کرامت انسانی در تقابل با سیاست کیفری، *نشریه اصلاح و تربیت*، شماره ۱۰۶، اسفند.
- طباطبایی مؤتمنی، منوچهر. (۱۳۸۲). *حقوق اساسی*، نشر میزان، چاپ دوم.
- فاوُرو، لویی. (۱۳۸۹). *دادگاه‌های قانون اساسی (الگوی اروپایی دادرسی اساسی)*، ترجمه علی اکبر گرجی ازندریانی، انتشارات جنگل، چاپ اول.
- فریدِن، مایکل. (۱۳۸۴). *مبانی حقوق بشر*، ترجمه فریدون مجلسی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ دوم.
- فلسفی، هدایت‌الله. (۱۳۹۰). *صلح جاویدان و حکومت قانون*، انتشارات فرهنگ نشر نو با همکاری نشر آسیم، چاپ اول.
- فیتزپتریک، تونی. (۱۳۸۳). *نظریه رفاه*، ترجمه هرمز همایون‌پور، نشر گام نو، چاپ دوم.
- قاری سید فاطمی، سیدمحمد و مهدی بالوی. (۱۳۹۰). دولت مدرن حق بنیاد، *مجله تحقیقات حقوقی*، ویژه‌نامه شماره ۷، زمستان.
- قاضی شریعت‌پناهی، ابوالفضل. (۱۳۷۲). *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.

[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۳). اصول منطقی حاکم بر تفسیر قانون اساسی، متن مکتوب سخنرانی در همایش حاکمیت قانون اساسی؛ راهکارها و موانع، ۲۳ آذرماه ۱۳۸۳، تهران) منتشر شده در: *نشریه حقوق اساسی*، سال دوم، شماره ۳، زمستان.
- کارگزاری، جواد. (۱۳۸۴). دیوان عالی کانادا و حمایت از حقوق و آزادی‌ها، *فصلنامه حقوق عمومی و حقوق بشر*، سال اول، شماره اول، بهار و تابستان.
- گرجی ازندریانی، علی‌اکبر. (۱۳۸۸). *در تکاپوی حقوق اساسی*، انتشارات جنگل، چاپ دوم.
- گرجی ازندریانی، علی‌اکبر و پیمان یزدان‌خواه. (۱۳۹۰). حقوق اساسی و نقش آن در شکل‌گیری مدل دموکراسی، *نشریه حقوق اساسی*، سال ۷، شماره ۱۵، تابستان.
- گرجی ازندریانی، علی‌اکبر. (۱۳۸۹). *مبانی حقوق عمومی*، انتشارات جنگل، چاپ سوم.
- گسَن، ریمون. (۱۳۸۸). تحولات سیاست جنایی در دموکراسی‌های غربی، ترجمه شهرام ابراهیمی، *تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقالات)*، نشر میزان، چاپ اول، بهار.
- لواسور، ژرژ. (۱۳۷۲). سیاست جنایی، ترجمه علی‌حسین نجفی ابرندآبادی، *مجله تحقیقات حقوقی*، شماه ۱۲-۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۷۱، بهار و تابستان.
- مجتهدی شبستری، محمد. (۱۳۸۰). حقوق بشر؛ مبنای اصلی نظام اجتماعی، در: *حقوق بشر از منظر اندیشمندان*، گردآورنده: محمد بسته نگار، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول.
- محمدی، قاسم. (۱۳۹۰). تفسیر قواعد حقوقی در پرتو حقوق شهروندی، *مجموعه مقالات همایش ملی حقوق شهروندی؛ گذشته، حال، آینده* (۹ اسفند ۱۳۸۹ تهران)، نشر میزان، چاپ اول.
- موسوی میرکلایی، سیدمصطفی. (۱۳۹۱). عامل کرامت انسانی در تفسیر مبانی مجازات‌های سالب حیات، *تعالی حقوق*، سال چهارم، شماره ۱۷ و ۱۶، فروردین تا تیر.
- موسی‌زاده، محمد. (۱۳۸۶). کرامت بشری و شبیه‌سازی انسان، *مجله پژوهش‌های حقوقی*، شماره ۱۱.
- نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین. (۱۳۸۷-۱۳۸۶). *جرم‌شناسی (جزوه درسی)*، دوره کارشناسی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، نیمسال دوم تحصیلی.
- نوبهار، رحیم. (۱۳۸۴). دین و کرامت انسانی، در: *مبانی نظری حقوق بشر (مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی حقوق بشر)*، اردیبهشت ۱۳۸۲، دانشگاه مفید قم، چاپ اول.
- نوربها، رضا. (۱۳۹۰). *زمینه حقوق جزای عمومی*، انتشارات گنج دانش، چاپ بیست و نهم.
- نیازپور، امیرحسن. (۱۳۸۶). حق متهمان مبنی بر داشتن وکیل در فرآیند کیفری؛ جلوه‌ای از حقوق شهروندی، *مجله حقوقی دادگستری*، سال هفتاد و یکم (دوره جدید)، شماره ۵۸، بهار.
- نیازپور، امیرحسن. (۱۳۹۳). اساسی‌سازی حقوق پیشگیری از جرم، *مجله پژوهش حقوق کیفری*، سال ۲، شماره ۶، بهار.
- هریسی‌نژاد، کمال‌الدین. (۱۳۹۰). *حقوق اساسی تطبیقی*، انتشارات آیدین، چاپ دوم.



[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]

## References

- Calhaun, C. (2001), Civil Society-Public Sphere: History of the concept, in: Smelser, Neil & Balets, Paull(eds.), *International Encyclopedia of social and Behavioral Sciences*, Vol. 3, Elsevier, Amsterdam & other places.
- Cherednychenko, Olha (2004), The Constitutionalization of Contract Law, *Electronic Journal of Comparative Law*, Vol.8.1, March.
- Dukes, Ruth (2008), Constitutionalizing Employment Relations, *Journal of Law and Society*, Vol.35, No.3, September.
- Hugh, Collins (2010), Employment Law, Oxford University Press.
- Kumm, Mattias (2006), Constitutional Rights as Principles and the Constitutionalization of Private Law, *German Law Journal*, Vol. 7, No. 4.

[ Downloaded from mail.islamichumanrights.ir on 2026-09-18 ]